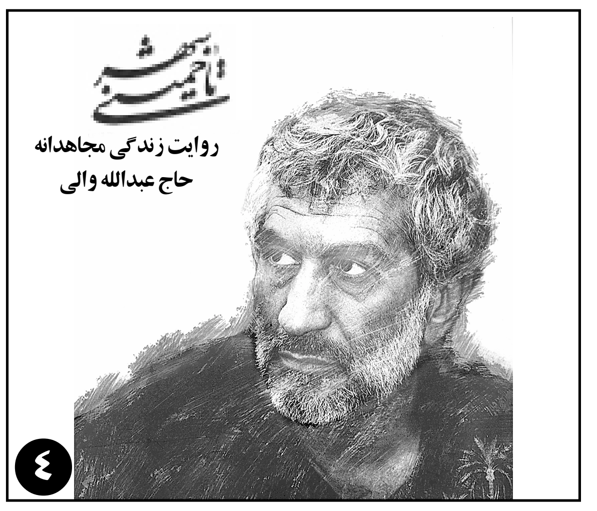

روایت زندگی مجاهدانه
حاج عبدالله والی
٤

مرشد هرگز دروغ نمی گفت

فصل دوم
مرشد

اواخر سال ۱۳۲۷ بود که اولین فرزند مرشد نصرالله والی به دنیا آمد، اسمش شد عبدالله[۱]. بعد از آن خداوند چهار فرزند دیگر هم به مرشد عطا کرد که همه پسر بودند، محمود، مجید، امیر و حمید. مستحب است که کام نوزاد را با تربت کربلا باز کنند. عبدالله و برادرانش با نان روضه صاحب کربلا بزرگ می شوند. مرشد ذاکر است و روزی چند جا روضه می خواند، اما تکرار روضه ها آنها را برای او تکراری نکرده و بعد از این همه سال، هنوز با سوزی عجیب روضه می خواند، انگار داغ تازه است، که تازه است و خودش زودتر از همه و بیشتر از همه اشک می ریزد. معیار روضه خواندنش عشق صاحب خانه است، گاهی فقط دو تومان می دهند، مرشد هم می گیرد که بهشان برنخورد و چون عاشقند برای روضه مایه می گذارد و برای خودش هم این مجالس چیز دیگری است، چند جایی هم روضه مجانی است. مرشد میان خود مداح ها هم احترام دیگری دارد. بعضی شوخی های خودمانی را در حضور او ترک می کنند. حضورش در جمع حیا می آورد و گناه را دور می کند، غیبت کردنش را کسی ندیده و آن قدر خون سرد است که دیدنش دیگران را آرام می کند. مرشد نابیناست اما نور را حس می کند.[۲]

حاج امیر والی: پدرم بچه که بوده چشمش ملتهب می شه، اون وقت دکتر متخصص رفتن که راحت نبوده، یه دوای خونگی، جوشونده ای، چیزی می دن که بریزن تو چشمش. این رو که می ریزن، پدرم چشمش رو از دست می ده. می برن پیش یه دکتر متخصص، اما فایده نداشت. اول فقط یکی از چشم ها عفونت کرده و اون یکی می دیده، اما عفونت زد و اون یکی رو هم کور کرد. آقام نمی دید، اما نور رو حس می کرد. وقتی چراغ رو روشن می کردیم می فهمید. بعد از انقلاب بود که می گفتن امکان معالجه چشم بابام هست، اما...

من یه موتور رکس داشتم، نوک دسته ترمزش خیلی تیز بود. پدرم شب می یاد بره تو حیاط وضو بگیره، آخه حاجی و آقام هر دو دائم الوضو بودند. دولا می شه که کفشش رو برداره، این تیزی دسته موتور می ره تو چشمشون، بردیمشون بیمارستان، گفتن نمی شه کاری کرد و چشم رو تخلیه کردن.[۳]

حاج محمود والی: اطراف خونه آقای همایون تراب، یکی از افرادی که بابام می رفت خونه شون روضه می خوند یه جراح چشم بود، وقتی دسته ترمز رفته بود تو چشم بابام، ایشون چشم رو تخلیه کرده بود. ایشون قبلش گفته بود اصلا خارج رفتن هم نمی خواد الان با یه عمل جراحی این چشم دوباره می تونه ببینه. این چشم همین جا هم قابلیت خوب شدن داره. البته بابام خودش دیگه دوست نداشت چشمش خوب بشه. به حاج عبدالله این رو گفته بود. حاجی گفته بود: ببین بابا، من الان تو بانک مشغول کارم، وام هم بهم می دن، برو خارج چشمت رو عمل کن خوب بشه، مثل این که کارهاش رو هم کرده بود که بابام رو ببره انگلیس.

بابام گفت: نه، قشنگ یادمه که این جمله رو گفت که بابا عمده گناه ها از همین چشمه، من بیشتر عمرم رو با بی چشمی گذروندم، عادت هم کردم، بگذار حالا هم دیگه با همین وضع ادامه بدم.[۴]

خدا به جای دیدن، به مرشد هوش بالا داده بود. وقتی حاج محمود یک بار شعری را برای پدر می خواند، او شعر را حفظ می شد و کمتر پیش می آمد که دو بار شعری را برای پدر بخواند. حاج محمود علاقه خاصی به مداحی داشت و همیشه شعرها را برای پدر می خواند. خودش هم یاد می گرفت، به پدر گفته بود که دوست دارد مداح شود. اما مرشد می گفت: با این که دعا می کنم چراغ مدح اهل بیت(ع) در خانه ام خاموش نشود، اما دوست ندارم مداحی شغلتان باشد.

حاج محمود والی: آقام خودش هم روی شغلش خیلی حساس بود. هر شعری رو نمی خواند و خیلی رو انتخاب شعر دقت می کرد. شعرهایی رو انتخاب می کرد که واقعاً پرمغز و با معانی قشنگ باشند. تمام روزهای ماه هم روضه داشت. هر کسی یکی از روزهای ماه روضه می گرفت و بابام رو دعوت می کرد. بابام همه جور روضه ای هم داشت. هم خونه فقرا، هم خونه پولدارا. فقط یه روز قبل انقلاب بود اومد پیش من گفت: محمود فلان کس رو می شناسی؟

گفتم: آره بابا، می گن هنرپیشه است.

گفت: آخه من یه جا می رم روضه می خونم می گن خونه اینه، اگر این طوریه من نرم. خونه تو خیابون پرواز بود خودم رفتم خونشون رو دیدم. تا صاحب خانه را دیدم خنده ام گرفت، اون هم خنده اش گرفت به بابام گفتم: آره این همونه. دیگه نرفت اون جا.

بیست و دوم ماه ها هم خودش روضه داشت و اگر کسی می خواست بیست و دوم ماه روضه بگیره، بابام قبول نمی کردم. روضه، خونه خودمون بود و مداح های دیگه، شاید بیشتر از بیست تا مداح می اومدن خونه ما روضه می خوندن. اون روضه بیست و دوم ماه بعد از فوت پدرم هم موند و تا الان برقراره.

آقام اوایل که ما کوچیک بودیم شاگردی داشت که چون بابام نابینا بود، همراهش همه روضه ها رو می رفت. بعد که ما بزرگ شدیم بیشتر وقت ها امیر با بابام می رفت.[۵] خیلی وقت ها هم پیش می اومد که امیر نبود یا کاری پیش می اومد، من می بردمش. همه جاهایی که بابام روضه می رفت من بلد بودم. اگه یک وقت می دیدم بابام داره تنها می آد خونه و کسی دستش رو نگرفته خیلی ناراحت می شدم. اصلا حالم بد می شد. خیلی رو بابام حساسیت داشتم و عاشق روضه هاش بودم. شاید بابام صدای خیلی خاصی نداشت که از همه مداح ها بهتر باشه، اما برای من روضه های بابام یه سوز عجیبی داشت. من با روضه هاش بیشتر گریه می کردم. گاهی وقتی روضه می خوند و مجلس می گرفت، در و دیوار هم باهاش گریه می کرد.[۶]

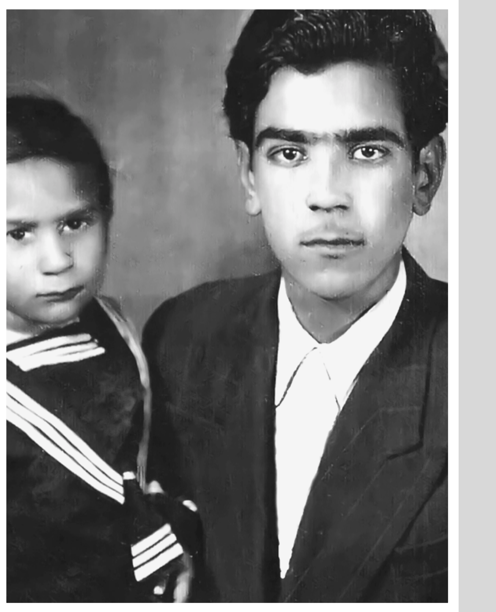

از راست عباس والی (برادر مرشد)
حاج عبدالله والی

حدود سال سی و هشت شمسی است و اهل محل تصمیم دارند مسجدی بسازند. مرشد، معتمد مردم است و بانی خیر. پیش قدم می شود، کار مربوط به زمین را انجام می دهد و بعد همراه با مرحوم آقای سلطانی و آقای تربتی، هیئت امنای مسجد را تشکیل می دهند. کار ساخت توسط برادران مرشد، حاج عباس و حاج رضا که معمارند، انجام می شود. حاج عبدالله یازده ساله است و در حد خود در ساخت مسجد کمک می کند. مسجد ساخته می شود و مرشد در هر مناسبتی آن جا روضه می خواند و هر شب هنگام خروج دستش به جیبش می رود و کمکی به صندوق مسجد می اندازد. مسجد گلستان بعدها در انقلاب، محور انقلابیون محل می شود.

در محله دولاب، همه مرشد را بزرگ تر خود می دانند و احترام عجیبی به او می گذارند. اما جاذبه و احترام او به مکتب و مال و منال نیست، نوکری اهل بیت(ع) عزت می آورد و مرشد را در چشم اهل محل، از هر طیفی، تا این حد بالا می برد.

آقای غلام کفاش کرمانی: خیلی مرد بزرگی بود، به هیچ عنوان دروغ نمی گفت، طرف داری به ناحق نمی کرد و ابدا نزدیک مال حروم نمی شد. با این که نابینا بود، اما ظاهرش رو که نگاه می کردیم خیلی تمیز و مرتب بود. حتی از آدم های بینا مرتب تر بود. خیلی هم باهوش بود، گاهی پیش می اومد که من با موتور می بردمشون برای روضه؛ مثلا می گفت: برو کوچه سوم، پلاک پنج. همین طور که داشتیم می رفتیم، یک دفعه می زد پشتم و می گفت: کوچه سوم رو رد کردی! می دیدم آره حواسم پرت شده. همه محل این خونواده و پدرشون رو دوست داشتند. من که هر وقت از جبهه می اومدم اول می رفتم در خونه این ها.[۷]

مرشد پسرها را از کودکی به مسجد می برد و تشویق می کند که اذان بگویند و مکبر بایستند. با هم به مجالس قرآنی و هیئت می روند، از این رو بچه ها که بزرگ تر می شوند هر کدام چند هیئت می روند که بعضی را خودشان راه انداخته اند. مرشد برای فامیل هم یک هیئت راه انداخته است که در خانه های آن ها می چرخد. حساب و کتاب این هیئت با حاج عبدالله است. پسرها همه اهل خواندنند، اما در جمع خودشان، گاهی همه با هم، نوحه ای برای پدر می خوانند و خدا می داند که مرشد چقدر لذت می برد.

> *** آقای غلام کفاش کرمانی: خیلی مرد بزرگی بود، به هیچ عنوان دروغ نمی گفت، طرف داری به ناحق نمی کرد و ابدا نزدیک مال حروم نمی شد. با این که نابینا بود، اما ظاهرش رو که نگاه می کردیم خیلی تمیز و مرتب بود. حتی از آدم های بینا مرتب تر بود. خیلی هم باهوش بود، گاهی پیش می اومد که من با موتور می بردمشون برای روضه؛ مثلا می گفت: برو کوچه سوم، پلاک پنج. همین طور که داشتیم می رفتیم، یک دفعه می زد پشتم و می گفت: کوچه سوم رو رد کردی! می دیدم آره حواسم پرت شده. همه محل این خونواده و پدرشون رو دوست داشتند. من که هر وقت از جبهه می اومدم اول می رفتم در خونه این ها.**

حاج محمود والی: بابام وسواس عجیبی رو تمیز و مرتب بودن ظاهرش داشت. لباسش رو خیاط می دوخت. کفشش همیشه با واکس بود. می گفت: محمود، امیر! ببینین این کفش تمیزه یا نه؟ خاکی نباشه؟ یه بار که بابام داشت از بیمارستان مرخص می شد، می خواستم باهاش شوخی کنم، بهش گفتم: اِ اِ آقا کفشتون چرا خاکیه؟ چرا واکس نزدن؟

ناراحت شد، گفت: سریع به کهنه ای، دستمالی بردار تمیزش کن. وقتی رسیدیم خونه، قبل از سلام و علیک گفت: چرا کفش را تمیز نکردید، فرستادید؟

گفتن: آقا کفش واکس خورده بود، محمود می خواسته اذیت کنه. وقتی ما کوچیک بودیم کفش آقا رو می دادن بیرون واکس می زدن، ما که بزرگ تر شدیم، خودمون فرچه و واکس خریدیم و مرتب واکس می زدیم.[۸]

همه فکر می کردند خانواده مرشد حسابی پولدارند. وضع کفش و لباسشان مرتب بود، خورد و خوراکشان هم خوب بود، اما اگر کسی داخل خانه می شد می فهمید این وضعیت مربوط به روحیات این خانواده است. مرشد می گفت این بچه ها باید چشم و دل سیر باشند، همیشه از بهترین بخورند. می گفت کم بخورید، اما بهترینش رو بخورید، فکر فردا هم نباشید، امروز هر چه گیرتان آمد بخورید فردا هم خدا کریم است. مرشد اهل پس انداز نبود. هیچ وقت هم نگران نبود، بعدها پسرها هم این گونه شدند. امروزشان که می رسید خدا را شکر می کردند و برای فردا امیدشان به خدا بود.

حاج محمود والی: پدر ما می گفت کسی از در خونه ما نباید دست خالی بره، این حرف ها که کمک نکنید، گداپروری می شه و معرفی کنید به خیریه ها رو قبول نداشت. می گفت دست خالی برنگرده. با این که خودمون هم وضعمون خیلی خوب نبود، اما حتماً یه کمکی می کرد. ما که ندیدیمشون اما می گن پدربزرگ ما هم همین طوری بوده، آخه پدر پدر ما کدخدا بوده و خیلی هم پول دار. به مادر پدرم می گفتن خانم جان، می گن اگر این خانم جان آن قدر اهل بذل و بخشش نبود، الان شما این قدر پول دار بودید که به نوه هاتون هم می رسید.[۹]

حاج امیر والی: معمولا اگر فقیری می اومد تو کوچه، داد می زد: حق، پدر و مادرت رو بیامرزه، گاهی هم در می زد. بابام سریع پول درمی آورد می داد به ما می گفت: برید بهش بدید. خیلی هم حساس بود که جنس کهنه یا غذای مونده به فقیر ندیم. خیلی از این کار بدش می اومد. می گفت: این غذای مونده رو خودمون می خوریم، غذای تازه رو می دیم به فقیر. همیشه از بهترین ها انفاق می کرد.[۱۰]

رابطه بین مرشد و دو برادرش حاج عباس و حاج رضا رابطه عجیبی است که به داستان می ماند. واقعاً جان این برادرها برای هم درمی رفت، که رفت.

تیرماه سال شصت با ماه رمضان مصادف شده بود. حاج عباس والی در همدان مشغول یک پروژه ساختمانی است، همان جا سکته می کند و تا به تهران برسد کار تمام است.

حاج امیر والی که مسئولیت کارهای مسجد گلستان را عهده دار شده تا نزدیک سحر در مسجد است و از همه چیز بی خبر.

حاج امیر والی: حاج عبدالله زنگ زد به مسجد گفت امیر! عمه و آقارو بعد از سحر یه جوری بیار خونه عمورضا، عمه ما همه اون شب خونمون بود، بهشون نگی عمو عباس فوت کرده ها.

آقا من حالم بد شد، گفتم: مگر عموم فوت کرده؟

گفت: آره عمو عباس فوت کرده، اما مراسم خونه عمو رضاست.

همه داداش ها درگیر بودیم. محمود و مجید رفته بودن و بابا و عمه و عزیزرو گذاشته بودن به عهده من، حمید هم که کوچیک بود. برای سحری اومدم خونه، نمی تونستم چیزی بخورم، عمه می گفت: چیه؟ چرا تو فکری؟

تهران، از راست حاج امیر والی،
مرشد نصرالله

بابام هم می گفت: بخور، می خوای روزه بگیری.

یه جوری با غذا بازی کردم تا اذان گفتن و نماز رو خوندیم. بعد از نماز رفتم پیش بابام، یه فامیل دور داشتیم که چند وقت بود مریض بود، گفتم: آقا من بهتون نگفتم، فلانی به رحمت خدا رفته!

آقام گفت: خدا رحمتش کنه، اتفاقا چند وقت مریض بود. خب این که چیزی نبود، می گفتی غذات رو می خوردی پسر من. خدا بیامرزدش.

گفتم: بلند شیم بریم خونه عمو رضا، از اون جا بریم برای تشییع.

گفت: چرا از خونه عمو رضا؟

گفتم: دیشب قرار گذاشتند که...

گفت: مگه دیشب خبردادن؟

گفتم: آره دیشب به من خبردادن.

گفت: مگه خونه شون طرف بیست متری کوکاکولا نیست؟

گفتم: چرا، ولی خب گفتن بریم خونه عمو رضا. از اون جا با هم بریم.

گفت: این داداش ما هم چه کارهایی می کنه؟! باشه بریم.

صبح زود راه افتادیم رفتیم دم در خونه عموم. عمه نگاه کرد دید دم در خیلی شلوغه.

گفت: این جا چه خبره؟ پیاده شد. رفت جلو، چشمش که به زن عمو و این ها افتاد جیغ کشید.

عمه که جیغ زد، آقام هم از هم پاشید. گفت: امیر! داداشم از دستم رفته؟

گفتم: نمی دونم.

من هم داشتم گریه می کردم. هم به خاطر عموم، هم به خاطر بابام. رفت نشست تو

۱-عکس شماره ۸
۲-عکس شماره ۹
۳-مصاحبه با حاج امیر والی، بشاگرد، ۱۳۸۷/۱۱/۲۱
۴-مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۷
۵. عکس شماره ۱۰
۶. مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۷
۷. مصاحبه با آقای غلام کفاش کرمانی، تهران، ۱۳۸۷/۴/۱۲
۸- مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۷
۹-مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۷
۱۰- مصاحبه با حاج امیر والی، بشاگرد، ۱۳۸۷/۱۱/۲۱

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی سالیانه نوبت دوم
شرکت تعاونی مصرف رزمندگان خوزستان

بدینوسیله به اطلاع اعضاء محترم می رساند جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه نوبت دوم در روز چهارشنبه مورخ ۹۱/۴/۲۸ رأس ساعت ۸/۳۰ صبح در محل مسجد مجتمع فرهنگی فجر سپاه واقع در ملی راه خیابان زاویه تشکیل می گردد.

دستورجلسه:
۱- ارائه گزارش عملکرد هیئت مدیره و بازرسان در سال ۹۰
۲- طرح و تصویب صورتهای مالی و ترازنامه سال ۹۰ و تغییرات اعضاء و سرمایه ۳- تقسیم سود سال ۹۰ و تعیین درصدی از سود به عنوان پاداش هیئت مدیره و بازرسان
۴- طرح و تصویب بودجه پیشنهادی سال ۹۱
۵- انتخاب بازرسان اصلی و علی البدل جهت سال مالی ۹۱-۹۲ ۶- خرید ملک و ساخت آن ۷- تعیین خط مشی آتی شرکت

رئیس هیئت مدیره- محمدرضا علاف دربندی

آگهی مناقصه عمومی
شرکت توزیع نیروی برق استان چهارمحال و بختیاری

شرکت توزیع نیروی برق استان چهارمحال و بختیاری در نظر دارد انجام مناقصات عمومی ذیل را انجام دهد. از کلیه شرکتها، فروشندگان و پیمانکاران واجد شرایط که مایلند در مناقصات شرکت فرمایند دعوت می شود جهت دریافت مدارک مربوطه ظرف مدت هفت روز از تاریخ نشر آگهی در روزنامه با در دست داشتن فیش بانکی مبنی بر واریز مبلغ ۵۰۰۰۰ ریال برای هر کدام از اسناد مناقصه به تفکیک، بحساب سیبا شماره ۰۱۰۴۷۷۰۸۵۰۰۰۲ نزد بانک ملی مرکزی شعبه شهرکرد بنام شرکت توزیع نیروی برق استان چهارمحال و بختیاری به آدرس شهرکرد- بلوار آیت اله کاشانی- میدان آیت اله دهکردی- امور بازرگانی- اداره تدارکات و یا تهران- خیابان برزیل- شرکت توانیر- دبیرخانه مرکزی شرکت مراجعه فرمائید.

۱- احداث شبکه فشار متوسط از شهر اردل تا روستای دوپلان
۲- حفاظت، نگهداری و نگهبانی از اموال و تاسیسات شرکت (بصورت سود مدیریتی) (تجدید مناقصه)

تلفنهای تماس: ۳-۲۲۵۴۷۴۰-۰۳۸۱ و ۰۲۱-۸۸۶۷۵۶۵۷

مشخصات فنی، میزان سپرده شرکت در مناقصه، زمان و مکان بازگشائی و سایر اطلاعات تکمیلی در اسناد مناقصه قید گردیده است.

آخرین مهلت تاریخ تحویل اسناد به دبیرخانه شرکت توزیع ساعت ۹ صبح روز یکشنبه مورخ ۹۱/۵/۱ می باشد.

هزینه چاپ آگهی در روزنامه (در دو نوبت) به عهده برندگان مناقصات می باشد.

کارفرما در رد یا قبول هر یک یا کلیه پیشنهادات مختار است.

روابط عمومی
شرکت توزیع نیروی برق استان

آگهی فراخوان
مناقصه عمومی
۹۱/۱۲-۴۲/۱۰
نوبت دوم
صدای جمهوری اسلامی ایران

نام سازمان مناقصه گذار: سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
موضوع مناقصه دومرحله ای: عبارت است از خرید ۲۸۰۰۰ بند کاغذ تحریر به شرح اسناد مناقصه
مهلت دریافت اسناد: از تاریخ چاپ نوبت دوم حداکثر تا پایان وقت اداری روز چهارشنبه مورخ ۹۱/۴/۲۱ می باشد.
محل دریافت اسناد: خیابان ولی عصر- جنب مسجد بلال- ساختمان اداری جام جم طبقه چهارم- سفارشات خارجی اداره کل امور کالا.
قیمت اسناد و نحوه واریز وجه: مبلغ ۳۰۰۰۰۰ ریال به حساب جاری ۶۵۱۰۷۳۸۴ نزد بانک تجارت شعبه ولی عصر(عج)- پارک وی پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت.
میزان سپرده شرکت در مناقصه: مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال به صورت ضمانتنامه بانکی.
مهلت تحویل پاکات پیشنهادی: کلیه پاکات (الف، ب و ج) بایستی به صورت درب بسته درون ۱ پاکت لاک و مهر شده تا ساعت ۱۴ روز یکشنبه مورخ ۹۱/۵/۸ به سفارشات خارجی اداره کل امور کالا تسلیم گردد.
زمان مناقصه و محل قرائت پیشنهادها: زمان گشایش پاکات های الف و ب رأس ساعت ۱۵ روز دوشنبه مورخ ۹۱/۵/۹ در دفتر معاونت محترم اداری و مالی سازمان می باشد.
مرحله دوم گشایش پاکت های ج پس از ارائه نظر کارشناسی سازمان انجام خواهد پذیرفت.
شرکت کننده می بایستی دارای مجوز صلاحیت انجام امور از مراجع ذیصلاح باشد.
برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۲۲۱۶۷۴۶۳ تماس حاصل فرمائید.
(اداره کل امور کالا)

آگهی فراخوان
مناقصه عمومی ۹۱/۱۳۴-۴۵/۲۲
نوبت دوم
صدای جمهوری اسلامی ایران

نام سازمان مناقصه گذار: سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
موضوع مناقصه دومرحله ای: عبارت است خرید پهنای باند اینترنتی به شرح اسناد مناقصه
مهلت دریافت اسناد: از تاریخ چاپ نوبت دوم حداکثر تا پایان وقت اداری روز چهارشنبه مورخ ۹۱/۴/۲۱ می باشد.
محل دریافت اسناد: تهران- خیابان ولی عصر- جنب مسجد بلال- ساختمان اداری جام جم طبقه چهارم- دفتر سفارشات خارجی اداره کل امور کالا.
قیمت اسناد و نحوه واریز وجه: مبلغ ۳۰۰/۰۰۰ ریال به حساب جاری ۶۵۱۰۷۳۸۴ نزد بانک تجارت شعبه ولی عصر(عج)- پارک وی قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت.
میزان سپرده شرکت در مناقصه: مبلغ ۷۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به صورت ضمانتنامه بانکی.
مهلت تحویل پاکات پیشنهادی: کلیه پاکات (الف، ب و ج) بایستی به صورت درب بسته درون ۱ پاکت لاک و مهر شده تا ساعت ۱۴ روز یکشنبه مورخ ۹۱/۵/۸ به سفارشات خارجی اداره کل امور کالا تسلیم گردد.
زمان مناقصه و محل قرائت پیشنهادها: زمان گشایش پاکات های الف و ب رأس ساعت ۱۵ روز دوشنبه مورخ ۹۱/۵/۹ در دفتر معاونت محترم اداری و مالی سازمان می باشد.
مرحله دوم گشایش پاکت های ج پس از ارائه نظر کارشناسی سازمان انجام خواهد پذیرفت.
شرکت کننده می بایستی دارای مجوز صلاحیت انجام امور از مراجع ذیصلاح باشد.
برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۲۲۱۶۷۴۶۳ تماس حاصل فرمائید.
(اداره کل امور کالا)

آگهی فراخوان
مناقصه عمومی
(نوبت اول)
اداره کل نوسازی مدارس
استان سیستان و بلوچستان

اداره کل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان سیستان و بلوچستان در نظر دارد از طریق مناقصه عمومی یک مرحله ای اقدام به خرید ۴۸ دستگاه کانکس در سطح استان نماید. [illegible] www.iets.mporg.ir [illegible] www.nosazimadares.ir (پورتال نوسازی مدارس استان سیستان و بلوچستان) [illegible]

ردیف	عنوان پروژه	مبلغ برآورد (ریال)	مدت اجرا (ماه)	مبلغ تضمین شرکت در مناقصه (ریال)
۱	خرید ۴۸ دستگاه کانکس در سطح استان	۱۰/۵۶۰/۰۰۰/۰۰۰	۴	۵۲۸/۰۰۰/۰۰۰

روابط عمومی اداره کل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان سیستان و بلوچستان

«آگهی دعوت مجمع عمومی عادی سالیانه نوبت دوم»
شرکت تعاونی کارکنان سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی تهران به شماره ثبت ۲۳۱۳۳۳

باتوجه به عدم رسمیت جلسه مجمع عمومی در تاریخ ۹۱/۴/۱۲ بدینوسیله از کلیه اعضاء محترم دعوت می گردد تا در مجمع عمومی عادی سالیانه نوبت دوم که رأس ساعت ۱۵ الی ۱۷ روز چهارشنبه مورخ ۹۱/۴/۲۸ در محل دفتر شرکت تعاونی واقع در خیابان آزادی، نبش خیابان شادمهر پلاک ۴۰۹ طبقه اول واحد ۲ برگزار می گردد حضور بهم رسانید.

دستور جلسه:
۱- استماع گزارش هیئت مدیره و بازرسین قانونی
۲- طرح و تصویب صورت مالی منتهی به ۹۰/۱۲/۲۹
۳- تعیین حق الجلسه اعضای غیرموظف هیئت مدیره
۴- انتخاب بازرسین

هیئت مدیره

آگهی مزایده
اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان البرز (استان قزوین) [illegible] CDI ۱۲۵ [illegible]
فرهاد مراغه ای- سرپرست اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان البرز

آگهی دعوت به مجمع عمومی فوق العاده
شرکت بستاب بنا (سهامی خاص)

بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت بعمل می آید راس ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۶ در محل قانونی شرکت حضور بهم رسانند.
دستور جلسه: ۱- افزایش سرمایه

هیئت مدیره شرکت

آگهی دعوت به مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت
بستاب بنا (سهامی خاص)

بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت بعمل می آید راس ساعت ۹ صبح روز دوشنبه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۶ در محل قانونی شرکت حضور بهم رسانند.
دستور جلسه:
۱- استماع گزارش هیئت مدیره و بازرس قانونی و تصویب ترازنامه و حساب سود و زیان منتهی به ۱۳۹۰/۱۲/۲۹ ۲- انتخاب بازرس اصلی و علی البدل
۳- انتخاب روزنامه کثیرالانتشار ۴- سایر موارد

هیئت مدیره شرکت

آگهی دعوت از سهامداران شرکت پارس ویتامین
سهامی خاص ثبت شده به شماره ۱۳۱
ثبت ساوجبلاغ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۲۸۷۹۹
[illegible]
هیئت مدیره

رونوشت آگهی حصر وراثت
[illegible]
قاضی شعبه ۵ شورای حل اختلاف شهر قزوین

آگهی ابلاغ رأی

در اجرای مواد ۷۲ و ۷۳ قانون دادرسی مدنی به خانم سرور همایون زاده فرزند فرامرز ابواب جمعی مدیریت آموزش و پرورش دشت آزادگان ابلاغ می گردد ظرف مدت یکماه از تاریخ انتشار این آگهی جهت دریافت و رؤیت رأی قابل پژوهش صادره به شماره ۳۳۹۶ مورخ ۱۳۹۱/۲/۳۰ هیئت محترم بدوی رسیدگی به تخلفات اداری کارمندان اداره کل آموزش و پرورش استان خوزستان به کارگزینی مدیریت آموزش و پرورش واقع در خیابان امام خمینی(ره) مراجعه نمایند. در غیر این صورت پس از انقضای مهلت مذکور رأی رؤیت شده تلقی و در صورت عدم ارائه درخواست تجدیدنظر به مرحله اجرا گذاشته خواهد شد.

معتوکی- مدیر آموزش و پرورش
دشت آزادگان

خواهان بانک قوامین شعبه سرپرستی استان قزوین [illegible]
شعبه چهارم دادگاه عمومی حقوقی دادگستری شهرستان قزوین

رونوشت آگهی حصر وراثت

آقای احمد سلیمانی دارای شناسنامه شماره ۹۱۱ به شرح دادخواست به کلاسه ۹۱/۱۹۱ از این شورا درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان قدرت اله سلیمانی بشناسنامه ۴۳۶۰ در تاریخ ۱۳۹۱/۲/۲۱ اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین الفوت آن مرحوم منحصر است به:
۱- صغری یوسف پور به ش ش ۳۶۲۹ متولد ۱۳۰۶ مادر
۲- مریم سلیمانی به ش ش ۰ متولد ۱۳۵۶ فرزند
۳- موسی سلیمانی به ش ش ۲۲۲۰ متولد ۱۳۵۱ فرزند
۴- احمد سلیمانی به ش ش ۹۱۱ متولد ۱۳۴۹ فرزند
۵- ابوالفضل سلیمانی به ش ش ۱۰۲۷ متولد ۱۳۵۳ فرزند
۶- فاطمه سلیمانی به ش ش ۰ متولد ۱۳۳۶ فرزند
اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک نوبت آگهی می نماید تا چنانچه شخصی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه ای از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر آگهی ظرف یک ماه به این شورا تقدیم دارد و الا گواهی صادر خواهد شد.

قاضی شعبه اول شورای حل اختلاف شهر اسفراین

شرکت ملی گاز ایران
شرکت گاز استان اردبیل
(سهامی خاص)

«متن آگهی تملک محل ایستگاه تقلیل فشار گاز (TBS) بخش مرادلو از توابع شهرستان مشکین شهر»

شرکت گاز استان اردبیل در نظر دارد جهت اجرا پروژه گازرسانی به بخش مرادلو از توابع شهرستان مشکین شهر با استفاده از لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی برای اجرای برنامه های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۷ شورای انقلاب محل احداث ایستگاه تقلیل فشار گاز (TBS) را به مساحت ۱۴۰ مترمربع بشرح کروکی مندرج تملک نماید.

لذا بدینوسیله مراتب را طی دو نوبت متوالی به فاصله قانونی یکماه به اطلاع مالک یا مالکین یا صاحبان سایر حقوق قانونی اراضی موصوف می رساند ظرف پانزده روز از تاریخ انتشار اولین آگهی جهت واگذاری اراضی مورد نظر با در دست داشتن مدارک مالکیت به آدرس اردبیل- شهرک اداری بعثت- ساختمان مرکزی شرکت گاز استان اردبیل- طبقه چهارم- امور حقوقی مراجعه نمایند. در صورت عدم مراجعه در ظرف مهلت مقرر براساس اختیارات حاصله از لایحه قانونی فوق الذکر اقدام خواهد شد.

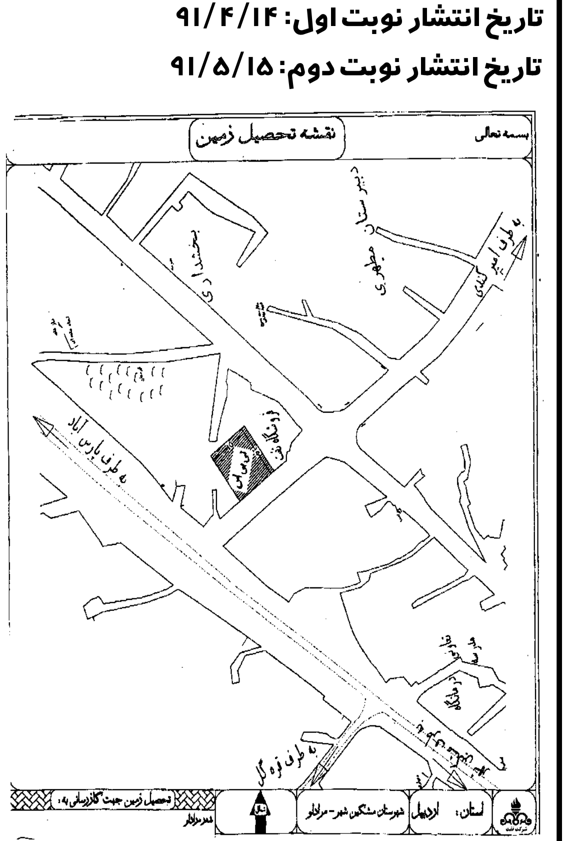تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۱/۴/۱۴
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۱/۵/۱۵